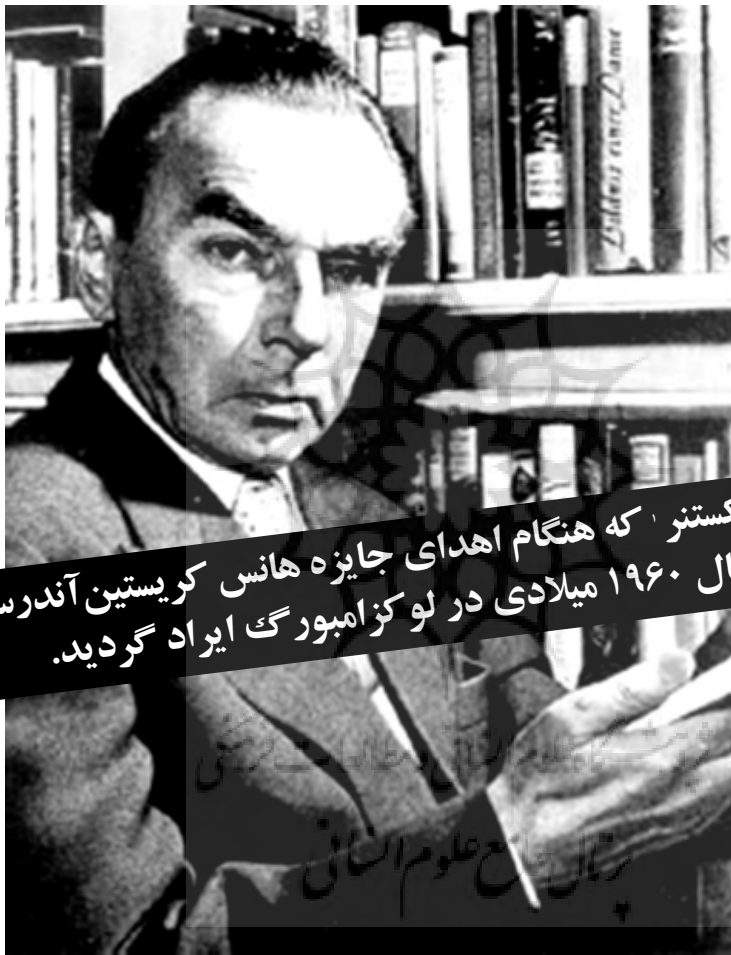


تاریخ طبیعی نویسنده کتاب‌های کودکان

اریش کستور



سخنرانی اریش کستور که هنگام اهدای جایزه هانس کریستین آندرسن به وی، در سال ۱۹۶۰ میلادی در لوکزامبورگ ایراد گردید.

اریش کستور
شهرام اقبال زاده (راز‌آور)
پگاه اقبال زاده

اشاره:

حسین ابراهیمی (الوند)، بزرگ‌مرد جاودان ادبیات کودک ایران، طرح‌های بزرگی برای تعالی و پیشرفت ادبیات کودک ایران در سر می‌پروراند که برخی به سرانجام رسید، برخی نیمه‌کاره ماند و برخی متوقف شد. یکی از این طرح‌ها، معرفی جایزه‌های معتبر جهان و یا معرفی برگزیدگان این جایزه‌های بود. در این راستا، چند سال پیش با پیگیری و ابرام، متن زیر را برای ترجمه در اختیار من قرار داد که به دلیل مشغله زیاد، ترجمه آن را به دخترم پگاه واگذار کردم و خودم کار ویرایش و مقابله و بازنویسی را انجام دادم. اکنون و این‌جا به یاد حسین ابراهیمی عزیز، پس از چند سال مسکوت ماندن اجرای طرح، انتشار یکی از مقاله‌ها را ملاحظه می‌کنید.

با وجود آن‌که در زبان دانمارکی « کریستیان » رایج است اما تلفظ پذیرفته شده آن در ایران یعنی « کریستین » را آورده‌ام. شهرام اقبال‌زاده (راز‌آور)

خانمها! آقایان!

من هنوز آن بعدازظهر را در مونیخ که جلا لپمن^۲، در خلال جلسه هیأت مدیره در اتاق کنفرانس کتابخانه بین‌المللی جوانان، مدال طلا را به نمایش گذاشت، به خوبی به یاد دارم؛ مدالی که دست به دست می‌چرخید. این مدال را امیل پریتیوس^۳، رئیس فرهنگستان هنرهای زیبای باواریا طراحی کرده بود و خانم لپمن، از چه‌گونگی طراحی آن سخن گفت. مدالی که به عنوان تشخص جایزه‌های بین‌المللی، به افتخار هانس کریستین آندرسن، پیشگام افتخار آفرین ادبیات کودک اعطا می‌شود.



من در اتاق کنفرانس بودم و برای یک لحظه مدال طلا را به گردنم آویختم. امیدوارم وقتی اعتراف می‌کنم که آن بعدازظهر در کالیپجسترس^۴، با خود فکر کردم: «خوب، احتمالاً این آخرین باری نخواهد بود که این مدال را دریافت می‌کنی و در دستانت می‌گیری»، مرا آدمی از خودراضی به شمار نیاورید. هم‌چنان که می‌بینید، حس پیشگویانه من خودفریبی نبود. امروز من یک بار دیگر این مدال را در دستم گرفتم و شاید بتوانم آن را برای خودم نگهدارم. این سربلندی بزرگی بود، اما هم‌اکنون لذت من بزرگ‌تر از دستیابی به چنین مدالی است؛ زیرا همراه با لذتی است که فرصت تشکری از صمیم قلب از هیأت داوران را برابرم فراهم کرده است. اما این یکی شاید به تنهایی نتواند میزان قدرشناسی و لذت مرا بیان کند و باید به سخنرانی نیز بپردازم. این تنبیه باید صورت می‌گرفت و خود را سزاوار چنین نكوهشی می‌دانم. با کمال خوشحالی، موضوع همایش لوکزامبورگ، نکته‌ای را برای آغاز سخنرانی فشرده‌ام به ذهنم آورد: «مدارس و کتاب‌های کودکان». از آن‌جا که کلمه «مدرسه»، پیشاپیش در اذهان تمامی ما وجود دارد و اکنون که باید در برابر شما که بر سر جای‌تان تکیه داده‌اید، بایستم، اجازه بدهید برای لحظه‌ای معلم شما باشم و از شما دانش‌آموزان یک سؤال بپرسم. از بچه‌ها نیز انتظار می‌رود که به آن جواب دهند. درست است که آن‌ها اغلب جواب را نمی‌دانند، اما معلم سؤال را می‌پرسد. البته او واقعاً احتیاجی به پاسخ ندارد؛ چون مدت‌هاست که جواب سؤال را می‌داند. هیچ معلمی، سؤالی نمی‌پرسد که جوابش را نداند. برای همین است که بچه‌های باهوش هیچ جوابی نمی‌دهند. آن‌ها با خود می‌گویند: چرا چنین تشریفاتی وجود دارد؟ او خوب می‌داند که

چه چیز را می‌خواهد بداند و این ما را خشنود می‌کند. بنابراین دانش‌آموزان عزیز، سؤال من از جایگاهی پروفیسور مآبانه، مطرح می‌شود. به راستی، امروز چه فرقی بین برنده جایزه نفر سوم و دو نفر قبل وجود دارد؟ حالا چه کسی مایل به جواب دادن است؟ هیچ‌کسی؟ آه، ما گروهی از دانش‌آموزان باهوش در این جمع داریم. من نه به سرزمین بومی دانش‌آموزم و نه به زبان مادری‌اش فکر می‌کنم. به بیان دقیق‌تر، باید می‌گفتم: «چشمان‌تان را باز کنید» و نه این‌که بگویم: «خودتان را امتحان کنید». آیا هنوز هم کسی حاضر به پاسخ‌گویی نیست؟ شاید بهتر باشد خودم پاسخ این سؤال را به شما بدهم. برنده امروز یک مرد است و تفاوت فاحشی با برندگان قبلی دارد. اکنون که خود آن را ذکر کردم، دانش‌آموزان من نیز به این اختلاف پی بردند.

الینور فارجیون^۵ از انگلیس، اولین مدال را دریافت می‌کند. آسترید لیندگرن از سوئیس، دومین برنده جایزه بود و سومین جایزه را نیز فردی از آلمان دریافت می‌کند. اما آیا واقعاً اختلاف بین مردان و زنان اهمیت دارد؟ شما می‌دانید که من این سؤال را همین‌طوری برای ژست گرفتن مطرح نمی‌کنم و طرح آن فقط در پیوند با نوشتن کتاب‌های کودکان است. برای من، این صرفاً یک پرسش امتحانی یا مدرسه‌ای نیست. گذشته از این، وقتی من آن را پیش کشیدم، طبق تعریف خودم، معلم به حساب نمی‌آمدم؛ چون من بدون دانستن جواب، سؤال را مطرح کردم.



من فقط از یک چیز مطمئن هستم. اهدای دو مدال دوره‌های اولیه جوایز هانس کریستین آندرسن به خانمها، فقط به خاطر رعایت ادب و نزاکت و از این بابت نبود که بگویند: «خانمها مقدم‌ترند»، بلکه هر دو بار، نتیجه قضاوت موشکافانه و دقیق و داوری وزین بوده است.

آیا این به ما اجازه می‌دهد چنین نتیجه‌گیری کنیم که خانمها بیشتر از آقایان، کتاب برای کودکان می‌نویسند؟ و حقیقتاً این رشته بیشتر در حوزه صلاحیت آن‌هاست تا ما مردان؟ و اگر به راستی چنین است، چه‌گونه می‌توان آن را توضیح داد؟ آیا بدین دلیل است که آن‌ها به صورتی بالفعل یا حداقل بالقوه مادر هستند؟ و برای همین،

صمیمیت آن‌ها با بچه‌های‌شان بیشتر است و نه فقط بیشتر، بلکه رابطه‌شان بلاواسطه‌تر است؟ و بچه‌ها نه تنها قهرمانان کتاب‌های‌شان هستند، بلکه هم‌چنین خوانندگان آن‌ها نیز هستند؟ حتی اگر بتوان موضوع را بدین صورت توضیح داد، آیا نباید آن را توضیحی نه‌چندان

معقول و کاملاً قانع‌کننده و رضایت‌بخش به شمار آورد؟

تا ۴ اکتبر ۱۹۵۴، این توضیح کاملاً کافی به نظر می‌رسید؛ توضیحی که احتیاج به بررسی بیشتر نداشت. به هر حال، من آن عصر

الینور فارجیون
از انگلیس،

اولین مدال را

دریافت می‌کند.

آسترید لیندگرن

از سوئیس،

دومین برنده جایزه

بود و سومین جایزه

را نیز فردی از آلمان

دریافت می‌کند.

اما آیا واقعاً

اختلاف بین

مردان و زنان

اهمیت دارد؟

را با صحبت کردن با خانم استرید لیندگرن و خانم تراورز، سپری کردم. دو تن از نویسندگان کتاب کودکان که من نهایت تحسین و ارادت را نسبت به آن‌ها دارم. گفت‌وگوی با آن‌ها آرامش را بر هم زد. ما برای شرکت در کنگره هیأت بین‌المللی کتاب برای جوانان، در زوریخ گرد آمده بودیم. هر سه همکار در یک کافه دنج و گرم و نرم نشسته بودیم. من پرسش‌ها و توضیحات خودم را با آن‌ها در میان گذاشتم. اما خانم تراورز خندمرو و خانم لیندگرن که هر دو مادر نیز هستند، هیچ‌یک از توضیحاتم را در نیافتند. آن‌ها از پرسش‌های من هاج و واج شده بودند؛ گویی با خود می‌گفتند چه‌گونه ممکن است چنین کسی کتاب‌هایی نوشته باشد که بچه‌ها را در سراسر جهان به وجد آورد. اما وقتی پاسخ مرا شنیدند که تمامی توانایی من در زندگی، ناشی از قریحه‌ای است که خاطرات کودکی‌ام را به نحوی روشن و درخشان به یادم می‌اندازد، هر دو بانوی نویسنده، صمیمانه و تمام و کمال آن را پذیرفتند و خود نیز می‌گفتند که آن‌ها هم، همین‌طور هستند؛ یعنی زن یا مادر بودن، در استعداد نویسندگی آن‌ها نقش چندان مهمی ایفا نمی‌کند و آن را به همان امری نسبت می‌دادند که پیش‌تر ذکر کردم: یعنی عطیه تباهی‌ناپذیر و هم‌چنان سرزنده و پایایی توانایی به یاد داشتن خاطرات دوران کودکی. به عقیده آن‌ها، داشتن فرزند یا شناختن کودکان، به خودی خود و ضرورتاً به خلق کتاب‌های خوب برای کودکان منجر نمی‌شود، بلکه شناخت روشن از کودکی یکتا، یعنی کودکی خویش مهم است. چنین کتاب‌های خوبی برای کودکان، عمدتاً نه حاصل مشاهده و نه حتی نگاه مادرانه است، بلکه از خاطراتی زنده و حافظه‌های خوب سرچشمه می‌گیرد.



آن‌چه آن شب در مونیخ بر من گذشت، برای مدتی طولانی مرا آزرده‌خاطر کرد و ذهنم را به خود مشغول داشت. البته نباید در صداقت و صمیمیت و جدیت بحث‌هایی که با هم داشتیم، تردید کرد. نتیجه آن بحث، ساده و شیرین بود و رنگ و بویی شاعرانه داشت. هنر قصه‌گویی بنا به شواهد و ادله، تنها از چنین سرچشمه‌ای می‌جوشد؛ یعنی همه چیز گویای زنانه بودن این هنر است و این امری خوشایند است! این موضوعی روشن و انکارناپذیر به نظر می‌آید. اما خانم‌ها! آقایان! من دیگر به صورت تام و تمام به آن اعتقاد ندارم.

تصور می‌کنم که خانم تراورز و خانم استرید لیندگرن، آن شب در مونیخ، در اشتباه بودند و شاید هم شب‌های دیگری نیز چنین اشتباهی مرتکب شده باشند. شاید آن‌ها در این زمینه نسبت به ارزش و قدرت و قوت خاطرات خود و حافظه‌شان دچار گرافه‌گویی نشده باشند؛ حتی درباره آثارشان به عنوان نویسنده، اما به نظر می‌رسد به عطیه‌ای طبیعی که دارند، کم بها می‌دهند؛ زیرا شایستگی‌های زن در نوشتن کتاب برای کودکان، تنها به حافظه و استعداد او در قصه‌گویی بستگی ندارد، بلکه طبیعت زنانه و احساسات مادرانه، خود یک عطیه ویژه است. بنابر همین تصور، چنین شایستگی‌هایی کمابیش سرنوشت او را رقم می‌زند. مردها چه به عنوان پدر یا معلم و یا روان‌شناس، در این قلمرو، بیگانه به شمار می‌آیند. گاهی هنر یک مرد یا خاطراتی سرشار و حافظه‌های نیرومند، ممکن است بر چنین واقعیتی سایه بیفکند، اما چنین امری در موقعیت او تغییری اساسی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا او بیگانه به دنیا آمده است.^۶

کافی است در این مورد، به دو نمونه فکر کنیم: **سفرهای گالیور** و **رایبسون کروزوئه**. نه سوئیفت، نه دافو، نوشتن کتاب

برای کودکان حتی در مخیله‌شان نمی‌گنجد. در کتاب‌های یاد شده، حتی یک کودک هم نمی‌توان یافت. روایت‌های اصلی و اولیه این کتاب‌ها قطعاً برای کودکان در نظر گرفته نشده بودند، اما امروزه دو کتاب از دلجسب‌ترین کتاب‌های کودکان در تمام طول تاریخ بی‌گمان، از قلم نویسندگان نام برده تراوش کرده است. در واقع، این فقط یک حادثه بود؛ البته باید گفت دو حادثه! این دو مرد در رقابتی پیروز شدند که هرگز در آن شرکت نکرده بودند. هر چند در تاریخ ادبیات کودک، این امر بی‌سابقه نیست و نمونه‌های مشابه دیگری نیز دیده شده‌اند، با اطمینان خاطر می‌توان گفت هیچ‌یک از آن‌ها، دارای این درجه از اهمیت نبوده‌اند. این موضوع در جای خود از اهمیت کافی برخوردار است و من بر این باورم که این موضوع درخور مطالعه بایسته تاریخ‌نگاران ادبیات کودک است. بنابر دانسته‌های من، به جز «پل هزارد»، تا کنون کسی تلاش چندانی در این زمینه نکرده است.^۷



جایگاه و موقعیت نویسندگان مرد، هم‌چون افرادی بیگانه تازمان حاضر، هم‌چنان به قوت خود باقی است. باید تصریح کنم که من خود را به عنوان

برنده جایزه، به هیچ‌وجه از قلم نینداختم و خودم هم در عمل، مشمول همین سخنانی هستم که گفتن آن‌ها را بر خود روا داشته‌ام. باید خاطر نشان سازم، من خودم را نیز در این قلمرو بیگانه به شمار می‌آورم. من هم نویسنده اصیل کتاب کودکان نیستم. چنان‌چه من همانند «لوئیس کارول» ریاضی‌دان یا چون «هاینریش هوفمان» پزشک بودم، چنین واقعیتی بیشتر آشکار می‌شد. اما همین که حرفه من نویسندگی است، وضعیت را پیچیده و مبهم می‌کند. مدت مدیدی من نیز این باور عمومی را پذیرفته بودم که نویسندگان بزرگسال

من خودم را نیز
در این قلمرو بیگانه
به شمار می‌آورم.
من هم نویسنده
اصیل کتاب کودکان
نیستم. چنان‌چه
من همانند
«لوئیس کارول»
ریاضی‌دان یا چون
«هاینریش هوفمان»
پزشک بودم،
چنین واقعیتی
بیشتر آشکار
می‌شد

و نویسندگان کتاب کودک، دارای سرشت و تباری یگانه‌اند و گویی پیوند خونی با هم دارند و هر دو اصطلاح را مترادف می‌دانستیم. اما این برداشت اساساً اشتباه است. تنها وجوه مشترک بین آن‌ها، استفاده از دستگاه تایپ تا حد اکثر سه انگشت و یا به کارگیری زبان مادری هم‌سان است و نه بیشتر. همان‌گونه که خاطر نشان کرده‌ام، اشتباه دیگرم خلط بین حقیقت و واقعیت و سرگشتگی‌ام بین آن دو به مدتی طولانی بود. اما چه‌گونه توانستم به تمایز این دو پی ببرم؟ باید بگویم تنها از طریق تجربه سالیانی چند، بارها و بارها

کوشیدم نویسندگان برجسته‌ای را که دوستانم بودند، ترغیب کنم تا برای کودکان کتاب بنویسند و دنیایی رنگارنگ از اهمیت ادبیات کودک ارزنده و ضرورت نوشتن کتاب خوب برای کودکان را با رنگ‌های شورانگیز ترسیم کردم. اما هنگامی که آن‌ها از پذیرش درخواستم سر باز زدند، ایشان را خودبین و متکبر پنداشتم. زمانی که چیزی ننوشتند، آن را به حساب تبلی‌شان گذاشتم. اما به راستی در آن هنگام که تلاشم به بار نشست و طرح پیشنهادی‌ام آن‌ها را برای نوشتن کتاب برای بچه‌ها بر سر شوق آورد، چه اتفاقی رخ داد؟ آن‌ها خیلی زود به آن چه من نیز دریافتم، پی بردند: آن‌ها نویسنده بودند، اما نویسنده کودکان خیر!

آیا به راستی من خودم نویسنده کودکانم؟ در این زمینه به اندازه کافی کارشناس وجود دارد که این امر را مورد بحث و چون و چرا قرار دهند. حتی اگر آن‌ها در اشتباه هم باشند، باید به نظریات‌شان فقط برای یک چیز بها داد: آن‌ها دریافته‌اند که من هم در این قلمرو بیگانه هستم و همین ایشان را آزرده می‌کند. هر چند برای خودم بسیار طبیعی بود که نویسنده شوم، تصور نوشتن کتاب کودک برایم بسیار دور از ذهن بود و هرگز چنین آرزویی در سر نداشتم.

در دهه بیست قرن حاضر که هم‌زمان با بیست‌سالگی خودم نیز بود، من آن‌گونه که این روزها می‌گویند «یک مرد جوان عصبانی» بودم. من شرایط موجود را مورد حمله قرار می‌دادم و به شرایط نادرست اجتماعی، به شعارهای احزاب، به نادانی رأی‌دهندگان، به اشتباهات حکومت و نیروهای مخالفش می‌تاختم. من از آموختن هر حرفه‌ای گریزان بودم و اما چنین احساس می‌کنم که در این گریز، کم‌تر توفیق داشتم. اما نقد زمانه چنان بود که چنین حرفه‌ای را نصیبم کند و در این زمینه مورد تأیید دوست و دشمن قرار گیرم! از آن پس، به راستی نمی‌دانم در این دنیا چه اتفاقی رخ داد که شروع به نوشتن کتاب برای کودکان کردم؟ کتاب‌های کودکان برای من نقش «هکوب»^۱ را داشته‌اند.

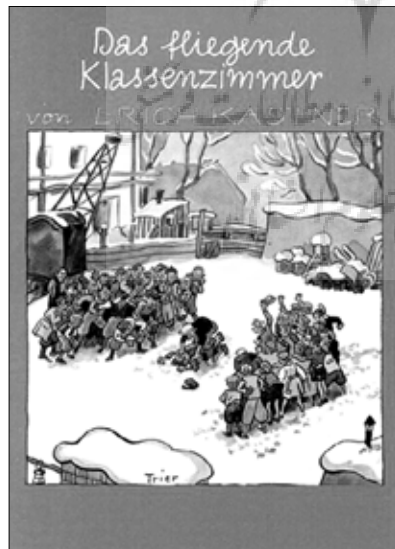
با وجود همه این‌ها، اولین مجموعه شعرم، برای مردمان شریف تکان‌دهنده بود. اولین کتاب کودک من در ۱۹۲۸ میلادی انتشار یافت. نام آن کتاب **امیل و کارآگاهان** بود و به چنان موفقیت بین‌المللی‌ای دست یافت که در آن زمان فکرش را هم نمی‌کردم. به راستی، چه اتفاقی افتاده بود؟ چه‌گونه چنین فکری به ذهنم خطور کرد؟

خانم‌ها! آقایان! در واقع در پشت این کتاب (امیل و کارآگاهان) مردی جوان قرار داشت که با همه وجودش و با خلوصی مثال‌زدنی، آمده بود تا برای کودکان کتاب بنویسد. آمده بود تا دل آن‌ها را به دست آورد. چنین قیاسی برایم بسیار خوشایند است و افزون بر آن، نکته‌ای بسیار ظریف

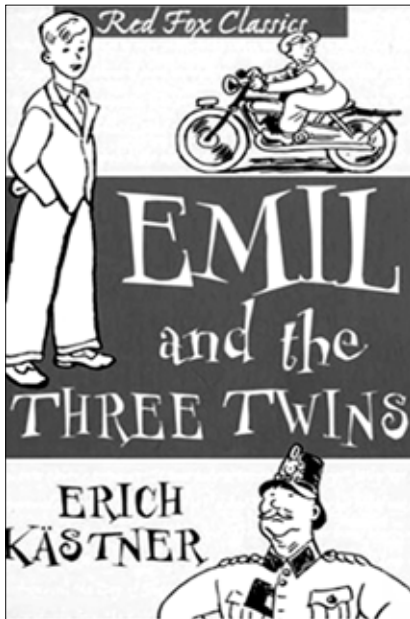
را با خود همراه دارد؛ یعنی ترجیح می‌دهم احساسم را به صورتی نه‌چندان گیرا و دلچسب بیان کنم و بگویم کتاب‌های کودکان من، حاصل یک کنج‌کاوی و بلکه یک اتفاق ناب و نادر بوده‌اند. برای شرح این ماجرا باید شمه‌ای از شرایطی را که به صورتی غیرمنتظره، موجب چنین اتفاقی شدند، بازگو کنم.

یکی از اعضای یک هفته‌نامه طنزآمیز سیاسی که در عین حال نامش در تاریخ نیز ثبت و ضبط شده «ولتینه»^۲ (چشم‌انداز جهان) نام داشت و نام سردبیرش «کارل فون اوزیتسکی»^۱ بود. نام وی نیز در کتاب تاریخ ثبت شده است. «کورت توچولسکی»^{۱۱} هم یکی از برجسته‌ترین کارکنان ما بود. هر دوی آن‌ها از اولین قربانیان رایش سوم بودند. اوزیتسکی به عنوان شهید در آلمان جان باخت و توچولسکی در سوئد خودکشی کرد. چنین اموری نیز شباهتی به موضوعات کتاب‌های کودکان ندارد.

بنیانگذار هفته‌نامه «چشم‌انداز جهان - ولتینه»، «زیگفرد یاکوبسون»^{۱۲} ناشر و منتقد پُرشور تأثر درگذشته بود. از این رو بیوه‌اش «ادیت یاکوبسون»^{۱۳}، چاپخانه را اداره می‌کرد. او ماهی یک بار کارکنان «ولتینه» را در برلین گرووالد^{۱۴} گرد می‌آورد. در کنار و دوشادوش اوزیتسکی و توچولسکی، مردان



پیشگام هم‌چون «آلفرد پولگار»^{۱۵}، «آرنولد تسوایک»^{۱۶}، «ورنر هگمان»^{۱۷}، «هرمان کستن»^{۱۸}، «رودلف آرنهایم»^{۱۹} و افرادی دیگر نیز بودند. من نیز یکی از افراد این گروه بودم؛ چون از سال ۱۹۲۷ در برلین زندگی می‌کردم. ما همدیگر را ملاقات می‌کردیم تا به بحث درباره ادبیات، تأثر و به ویژه درباره سیاست، رسوایی‌های بانکی و مالی و باند پیراهن سیاه‌های مسلح رایش^{۲۰} و قوانین حقوقی متناسب



خانم‌ها! آقایان!
در واقع در
پشت این کتاب،
(امیل و کارآگاهان)
مردی جوان قرار
داشت که با
همه وجودش و
با خلوصی
مثال‌زدنی،
آمده بود تا
برای کودکان کتاب
بنویسد. آمده بود
تا دل آن‌ها را
به دست آورد

با مشی هفته‌نامه «ولتینه» بپردازیم. این مجله ادواری بیشتر اوقات به صورتی بی‌پرده و با بی‌باکی تمام به این گونه مسائل می‌پرداخت. این گونه بحث‌ها در واقع بر سر کوه آتشفشانی صورت می‌گرفت که چند صبحی بیشتر به فوران و آتشفشانی آن نمانده بود.^{۲۱} در یکی از این بعدازظهرهایی که چنین جلسهای هم‌چون آتش زیر خاکستر، هم‌چنان پابرجا بود، میزبان یعنی خانم «ادیث یاکوبسون» مرا کنار کشید. ما به بالکن رفتیم و او از من پرسید آیا هرگز تلاش کرده‌ام کتابی برای کودکان بنویسم؟ نمی‌دانم چه‌گونه چنین اندیشه بی‌معنایی به مغزش راه یافته بود؟ او گذشته از ناشر هفته‌نامه «ولتینه»، صاحب چاپخانه معروف «ویلیامز و شرکا» (Williams & Company) ناشر کتاب‌های کودکان نیز بود. «لافتینگ»^{۲۲}، «میلن»^{۲۳} و «کییک»^{۲۴} برخی از نویسندگانی بودند که با او کار می‌کردند. تصور گرد آوردن مردمانی جور واجور و ناهم‌خوان با یکدیگر، خودبه‌خود و به‌قدر کافی دشوار است، اما باور کردن امر دور از ذهنی هم‌چون بیرون آوردن و ساختن نویسنده کتاب کودکان از آدمی چون من، شاید به مراتب دشوارتر از آن باشد. چرا این بانوی محترم، با آن عینک ته‌استکانی که بر چشم زده بود، از میان آن همه مردم گرداگردش، مرا برگزید؟ آیا او استعداد مرا از روی دماغم حدس زده بود؟ من شک دارم دماغم برملاکننده هیچ سَری باشد! شاید او با خود فکر کرده باشد «پرسیدن هرگز هیچ زبانی در پی نداشته». ناشران بیشتر اوقات ترجیح می‌دهند ده بار یک سؤال را بپرسند تا شاید یک بار، بتوانند کسی را که همیشه دنبالش می‌گردند، پیدا کنند.



با اطمینان خاطر می‌گویم که این پیشنهاد عجیب، کاملاً خارج از حوزه گرایش ادبی من بود. اما به راستی چرا چنین پیشنهادی را پذیرفتم؟ زیرا چنین درخواستی غرور جوانی ام و حس کنجکاوی ام را نسبت به استعدادم به چالش فراخوانده بود. شاید اگر به جای نوشتن کتاب بچه‌ها، اجرای یک برنامه اپرا به من پیشنهاد می‌شد، تلاش می‌کردم که اپرا را اجرا کنم! اما چه کنم که «ادیث یاکوبسون»، ناشر کتاب کودکان بود و نه مدیر برنامه‌های موسیقی! این که چنین کوششی، خلاف همه احتمالات، موفق از کار درآمد، در نوع خود غیرعادی و خارق‌العاده است و نه تنها من، بلکه همه ما را به صورتی دم‌افزون حیرت‌زده کرد.

اما چرا امروز از گذشته سخن گفتم؟ آیا به نحوی می‌خواستم خودم را مطرح کنم و از خویشتن خویش سخن برانم؟ آن هم چون امروز اذن سخن گفتن یافته‌ام؟ اما من از خود به عنوان نویسنده کتاب کودکان سخن گفته‌ام؛ نویسنده‌ای که به بهترین نحو ممکن، وی را می‌شناسم. بدین طریق، قصد دارم مسایل چنین نویسندگانی را خاطر نشان سازم. در این جا واژه «مسایل» که در بسیاری موارد نادرست به کار گرفته می‌شود، به درستی در جای خود به کار رفته است. به نظر من، چنین می‌رسد که کارشناسان بهتر است از حوزه‌های مطالعاتی که به بحث درباره ادبیات کودک و نوجوان، بر اساس تقسیم‌بندی خواندنی‌ها بر مبنای گروه سنی می‌پردازد، دست بردارند. بررسی دقیق و تحلیلی درباره کسانی که کتاب برای کودکان و نوجوانان نوشته‌اند، می‌تواند به چنان هدفی یاری برساند و برای کار عظیم و آرمان مشترکمان مفید واقع شود. امروز من برآنم که چند نکته فرعی را درباره تاریخ طبیعی نویسندگان کتاب‌های کودکان یادآوری کنم.

**کارشناسان
بهرتر است
از حوزه‌های
مطالعاتی که
به بحث درباره
ادبیات
کودک و نوجوان،
بر اساس**

**تقسیم‌بندی
خواندنی‌ها بر
مبنای گروه سنی
می‌پردازد،
دست بردارند.
بررسی دقیق و
تحلیلی درباره
کسانی که کتاب
برای کودکان و
نوجوانان نوشته‌اند،
می‌تواند به چنان
هدفی یاری برساند**

خانم‌ها! آقایان! سخنرانی من دارد به پایان می‌رسد. من سه پرسش مطرح می‌کنم که مدت مدیدی دغدغه خاطر من بوده‌اند. هر چند من این پرسش‌ها را تا سطح فرض‌ها و یا اصول موضوعی، پخته و پرورده نکرده‌ام و آن‌ها را صرفاً به عنوان سؤال پیش می‌کنم، سؤالاتی که شاید بارها آن‌ها را پرسیده باشیم. از این پرسش‌ها مقصودی دارم: من پاسخ قطعی این سؤال‌ها را نمی‌دانم، اما معتقدم که جا دارد به پاسخ آن‌ها پرداخته شود. پاسخ بدان‌ها نه تنها به نظریه‌پردازی درباره کتاب‌های کودکان یاری خواهد رساند، بلکه رهنمودهایی پرمعنا و ژرف در جهت توسعه و تکامل آن‌ها فراهم خواهد کرد. اجازه می‌خواهم این پرسش‌ها را دیگر بار مطرح کنم. گرچه هم‌چنان نسبت به دستیابی پاسخی قطعی و روشن به آن‌ها اطمینان ندارم، شاید بهتر باشد آن‌ها را به عنوان فرض‌هایی مطرح کنم و شما را به بحثی پرشور و شوق‌انگیز نسبت به آن‌ها فرا خوانم. آرزو دارم که نام من نیز در فهرست کسانی که افزایش اطلاعات و آموزش را مفید می‌دانند، درج شود. این سه فرض یا پرسش بحث‌انگیز، عبارتند از:



۱. حرفه نویسندگی برای کودکان و نوجوانان، تفاوت چندانی با حرفه نویسندگی در دیگر زمینه‌ها یا مشغله نویسندگی به‌طور کلی ندارد. بی‌آن که بخواهیم به این امر کم بها بدهیم، اما این واقعیت که زبان، هم‌چون ابزار مشترک هر دو حرفه است، باعث به هم ریختن مرزها و مخدوش شدن تفاوت‌های آن‌ها می‌شود.

**تفاوت مسلم
ویژگی نویسنده
کتابهای کودکان
با نویسندگان
بزرگسال،
این نیست که او
کودکان را بهتر
می شناسد،
بلکه آن است که
او [دوران] کودکی
خود را خوب
می شناسد.
آنچه او به آن
دست یافته است،
تنها خوب دیدن
پیرامون نیست،
بلکه داشتن حافظه
(ی قوی و
خاطرات غنی) است**

۲. تفاوت مسلم ویژگی نویسنده کتابهای کودکان با نویسندگان بزرگسال، این نیست که او کودکان را بهتر می شناسد، بلکه آن است که او [دوران] کودکی خود را خوب می شناسد. آنچه او به آن دست یافته است، تنها خوب دیدن پیرامون نیست، بلکه داشتن حافظه (ی قوی و خاطرات غنی) است.

۳. بیگانگان نسبت به این قلمرو، نقش بسیار مهمتری در بین نویسندگان کتابهای کودکان، نسبت به سایر نویسندگان در کلیتشان، ایفا می کنند. این فرض که چنین تناسبی بین نویسندگان زن نسبت به نویسندگان مرد ممکن است برقرار باشد یا نه، سزاوار بررسی و آرایه پاسخ بایسته است.
خانمها! آقایان!
با برشمردن این سه نکته، به سخنانم خاتمه می دهم. مایلیم مراتب سپاس گزاری ام را نسبت به هیأت داوران و هم چنین هیأت مدیره از بابت تقدیری که از من کرده اند و برای واگذاری مدال هانس کریستین آندرسن و نیز به شما حضار محترم برای حضورتان، ابراز دارم.

پی نوشت

- 1- Erich Kastner
- 2- Jella Iepman
- 3- Emil Preetorius
- 4- Kaulbachstrasse
- 5- Eleanor Farjeon

۶- منظور سخنران آن است که زن ها به علت احساسات زنانه و عواطف مادرانه، دنیای نزدیک تری با کودکان و ادبیات او دارند و مردان به صورت طبیعی و مادرزاد، در این قلمرو بیگانه اند. (م)

۷- به تاریخ سخنرانی، یعنی سال ۱۹۶۰ توجه شود. (م)

۸- Hecuba یا Hecabe و Hecuba در فارسی به صورت « هکابه » و « هکوبه » آورده شده است. در داستان ایلیاد و هومر، « هکوب » زن پریام Priam و مادر هکتور Hector و پاریس و چند تن دیگر است که یونانی ها دخترش « پولیکسنا » Polyxena را برای آشیل قربانی کردند و همان روز جسد پسرش را که « پولیمنستر » او را کشته بود، از دریا گرفت و عهد کرد که با کشتن پولیمنستر و فرزندانش، انتقام خون او را بگیرد. در کتاب راهنمای اساطیر یونان Handbook of Greek Mythology درباره او چنین آمده است: « ملکه تروا، همسر پریام. پس از جنگ آن چه برای تروا باقی مانده بود، گروهی از زنان زندانی بی پناه و بی یاور بود که شوهران شان کشته شده و فرزندان شان را نیز از آن ها ربوده بودند. سرکرده و پیشوای این اسیران، ملکه سالخورده « هکوب » و عروسی « اندروماک » Andromache یا Andromaque بودند. هکوب در دوره ای از زندگی اش، عاشق « آپولون » خداوند موسیقی، پیشگویی و نباتات شد. آپولون که در جنگاوری نیز تبحر داشت، در جنگ تروا از « هکتور » پشتیبانی می کرد (مأخذهای این اطلاعات، عبارتند از: فرهنگ کامل پنج جلدی انگلیسی - فارسی آریانپور، چاپ دوم، مبانی فلسفی اساطیر یونان و رم، دکتر سعید فاطمی، انتشارات دانشگاه تهران و دایره المعارف دانش و هنر، انتشارات اشرفی. با توجه به فحوی کلام کسندر و عشق زنانه و مادران هکوب نسبت به فرزندان، شاید بدان دلیل نام او را آورده باشد. (توضیحات زیر نویس از شهرام اقبال زاده).

- 9- Weltbubne
- 10- Von Ossietzki
- 11- Kurt Tucholsky
- 12- Seigfried Jacobsohn
- 13- Edith Jacobsohn
- 14- Berlin-Grunewaid
- 15- Alfred Polgar
- 16- Arnold Zweig
- 17- Werner Hegemann
- 18- Herman Kesten
- 19- Rudolf Arnheim
- 20- Black Riechwehr (م) دسته های اوباش و چماغدار فاشیست (م)
- ۲۱ - کنایه از خطرهایی است که مخالفان نیروهای پیشرو، به ویژه فاشیست ها برای آن ها داشتند. (م)

- 22- Lofting
- 23- Milen
- 24- Capek